

دیوان شمس

مولانا

کتاب ششم

غزل ۱۸۳۱: راز تو فاش می کنم صبر نماند بیش از این

Ghazal 1831: I reveal your secret, I can no longer bear it,

To

غزل ۲۱۷۹: تو جام عشق را بستان و می رو

Ghazal 2179: Plant the garden of love and go,

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

ديوان شمس

مولانا

كتاب ششم

Divan Shams — Volume 6

Rumi

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 1831 to 2179, Letter Nun to Vav

Preface

Divan Shams is a collection of poems written by the Persian poet and Sufi mystic Mawlānā Jalāl-ad-Dīn Muhammad Balkhī, also known as Rumi. A compilation of lyric poems written in the Persian language, it contains 3,230 ghazals. While following the long tradition of Sufi poetry as well as the traditional metrical conventions of ghazals, the poems in the Divan showcase Rumi's unique, trance-like poetic style. Written in the aftermath of the disappearance of Rumi's beloved spiritual teacher, Shams-i Tabrizi, the Divan is dedicated to Shams and contains many verses praising him and lamenting his disappearance. Although not a didactic work, Divan still explores deep philosophical themes, particularly those of love and longing.

This is the sixth of nine volumes. It presents ghazals 1831 to 2179 of the Divan, the poems whose rhymes run from the letter Nun to the letter Vav: 349 poems in 3,860 couplets, each Persian couplet followed by its English translation, line by line. Volumes 1 to 5 hold ghazals 1 to 1830.

The object of this work is to translate all poems of the Divan Shams, line by line so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read it and encourage them to learn Farsi.

دیوان شمس، مجموعه‌ای از شعرهایی است که توسط شاعر و متصوف پارسی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که به نام رومی هم شناخته می‌شود، نوشته شده است. این مجموعه شامل ۳۲۳۰ غزل است و شعرهای آن به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در حالی که در ردیف طولانی از شعرهای صوفی و با رعایت قواعد سنتی غزل، شعرهای دیوان، سبک شعری ویژه و ترنس‌بندی رومی را نشان می‌دهند. این اثر پس از ناپدید شدن معلم روحانی محبوب رومی، شمس تبریزی، نگارش یافته و به شمس اختصاص یافته است و شامل بسیاری از بیت‌ها و مصائب درباره تعریف و تأسف درباره ناپدید شدن او است. هر چند دیوان به عنوان یک اثر آموزشی تلقی نمی‌شود، اما همچنان به بررسی مباحث فلسفی عمیق، به ویژه مباحث عشق و هوس، می‌پردازد.

این کتاب، جلد ششم از نه جلد است و غزل‌های ۱۸۳۱ تا ۲۱۷۹ دیوان را در بر می‌گیرد؛ غزل‌هایی که قافیه آن‌ها از حرف «ن» تا حرف «و» است: ۳۴۹ غزل در ۳۸۶۰ بیت، هر بیت فارسی و در پی آن ترجمه انگلیسی همان بیت. جلد‌های یکم تا پنجم غزل‌های ۱ تا ۱۸۳۰ را در بر دارند.

هدف این کار، ترجمه تمامی شعرهای رومی به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

که نسل جوان ایرانی نمی توانند شعرهای فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخوانند و کم کم تشویق به یاد گرفتن زبان فارسی را بشوند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

Reveal your face, for my desire is a garden and a flower bed.

Open your lips, for my wish is abundant sweetness.

Contents

Letter Nun - حرف ن	21
غزل ۱۸۳۱: راز تو فاش می کنم صبر نماند بیش از این	21
غزل ۱۸۳۲: مانده شده ست گوش من از پی انتظار آن	22
غزل ۱۸۳۳: آمده ام به عذر تو ای طرب و قرار جان	22
غزل ۱۸۳۴: عید نمای عید را ای تو هلال عید من	24
غزل ۱۸۳۵: گرم درآ و دم مده ساقی بردبار من	25
غزل ۱۸۳۶: باز بهار می کشد زندگی از بهار من	26
غزل ۱۸۳۷: یا رب من بدانی چیست مراد یار من	27
غزل ۱۸۳۸: چند گریزی ای قمر هر طرفی ز کوی من	29
غزل ۱۸۳۹: واقعه ای بدیده ام لایق لطف و آفرین	31
غزل ۱۸۴۰: مطرب خوش نوای من عشق نواز همچنین	34
غزل ۱۸۴۱: تا چه خیال بسته ای ای بت بدگمان من	35
غزل ۱۸۴۲: چهره شرمگین تو بستد شرمگان من	36
غزل ۱۸۴۳: دوش چه خورده ای دلا راست بگو نهان مکن	37
غزل ۱۸۴۴: مرا در دل همی آید که من دل را کنم قربان	38
غزل ۱۸۴۵: عدو توبه و صبرم مرا امروز ناگهان	40
غزل ۱۸۴۶: حرام است ای مسلمانان از این خانه برون رفتن	42
غزل ۱۸۴۷: خرامان می روی در دل چراغ افروز جان و تن	44
غزل ۱۸۴۸: چه باشد پیشه عاشق به جز دیوانگی کردن	48
غزل ۱۸۴۹: چرا کوشد مسلمان در مسلمان را فریبیدن	49
غزل ۱۸۵۰: چراغ عالم افروزم نمی تابد چنین روشن	50
غزل ۱۸۵۱: نشانی هاست در چشمش نشان کن نشان کن	51
غزل ۱۸۵۲: چو آمد روی مه رویم کی باشم من که باشم من	52

53	 غزل ۱۸۵۳: چو افتم من ز عشق دل به پای دلربای من
54	 غزل ۱۸۵۴: چه دانی تو خراباتی که هست از شش جهت بیرون
55	 غزل ۱۸۵۵: چه دانستم که این سودا مرا زین سان کند مجنون
56	 غزل ۱۸۵۶: مرا هر دم همی‌گویی که برگو قطعه شیرین
57	 غزل ۱۸۵۷: توقع دارم از لطف تو ای صدر نکوآیین
58	 غزل ۱۸۵۸: چو افتم من ز عشق دل به پای دلربای من
59	 غزل ۱۸۵۹: منم آن حلقه در گوش و نشسته گوش شمس الدین
60	 غزل ۱۸۶۰: الا ای باد شبگیرم بیار اخبار شمس الدین
62	 غزل ۱۸۶۱: ای قاعده مستان در همدگر افتادن
63	 غزل ۱۸۶۲: چون چنگ شدم جانا آن چنگ تو دروا کن
64	 غزل ۱۸۶۳: ای سنجق نصرالله وی مشعله یاسین
66	 غزل ۱۸۶۴: در پرده دل بنگر صد دختر آبستان
67	 غزل ۱۸۶۵: ای سرو و گل بستان بنگر به تهی دستان
68	 غزل ۱۸۶۶: ای کار من از تو زر ای سیمبر مستان
69	 غزل ۱۸۶۷: ای جانک من چونی یک بوسه به چند ای جان
70	 غزل ۱۸۶۸: دروازه هستی را جز ذوق مدان ای جان
72	 غزل ۱۸۶۹: رو مذهب عاشق را برعکس روش‌ها دان
73	 غزل ۱۸۷۰: ای نفس چو سگ آخر تا چند زنی دندان
74	 غزل ۱۸۷۱: دو چیز نخواهد بد در هر دو جهان می دان
75	 غزل ۱۸۷۲: ای در غم بیهوده رو کم ترکوا برخوان
76	 غزل ۱۸۷۳: دانی که کجا جویی ما را به گه جستن
77	 غزل ۱۸۷۴: از آتش روی خود اندر دلم آتش زن
77	 غزل ۱۸۷۵: ای یار مقامردل پیش آ و دمی کم زن
79	 غزل ۱۸۷۶: بی جا شو در وحدت در عین فنا جا کن
81	 غزل ۱۸۷۷: ای دل چو نمی‌گردد در شرح زبان من

..... 82	غزل ۱۸۷۸: من گوش کشان گشتم از لیلی و از مجنون
..... 82	غزل ۱۸۷۹: آرایش باغ آمد این روی چه روی است این
..... 83	غزل ۱۸۸۰: در زیر نقاب شب این زنگیکان را بین
..... 84	غزل ۱۸۸۱: از چشمه جان ره شد در خانه هر مسکین
..... 85	غزل ۱۸۸۲: آن کس که تو را ببند وانگه نظرش بر تن
..... 85	غزل ۱۸۸۳: بی او نتوان رفتن بی او نتوان گفتن
..... 86	غزل ۱۸۸۴: آن ساعد سیمین را در گردن ما افکن
..... 87	غزل ۱۸۸۵: ای سرده صد سودا دستار چنین می کن
..... 88	غزل ۱۸۸۶: نی نی به از این باید با دوست وفا کردن
..... 88	غزل ۱۸۸۷: گرت هست سر ما سر و ریش بجناب
..... 90	غزل ۱۸۸۸: بیا بوسه به چند است از آن لعل مثنی
..... 91	غزل ۱۸۸۹: دل دل تو دل مرا مرنجان
..... 93	غزل ۱۸۹۰: با روی تو کفر است به معنی نگریدن
..... 94	غزل ۱۸۹۱: ما دست تو را خواجه بخواهیم کشیدن
..... 95	غزل ۱۸۹۲: هر شب که بود قاعده سفره نهادن
..... 95	غزل ۱۸۹۳: صد گوش نوم باز شد از راز شنودن
..... 97	غزل ۱۸۹۴: گر زانک ملولی ز من ای فتنه حوران
..... 98	غزل ۱۸۹۵: بغریفتیم دوش و پرندوش به دستان
..... 98	غزل ۱۸۹۶: نشاید از تو چندین جور کردن
..... 99	غزل ۱۸۹۷: در این دم همدمی آمد خمش کن
..... 101	غزل ۱۸۹۸: ندا آمد به جان از چرخ پروین
..... 103	غزل ۱۸۹۹: دل خون خواره را یک باره بستان
..... 103	غزل ۱۹۰۰: بیا ای مونس جانهای مستان
..... 105	غزل ۱۹۰۱: ز زخم دف کفم بدرید ای جان
..... 107	غزل ۱۹۰۲: چرا منکر شدی ای میر کوران

107	 غزل ۱۹۰۳: شنیدی تو که خط آمد ز خاقان
109	 غزل ۱۹۰۴: کجا خواهی ز چنگ ما پریدن
111	 غزل ۱۹۰۵: اگر تو عاشقی غم را رها کن
113	 غزل ۱۹۰۶: تو نقد قلب را از زر برون کن
114	 غزل ۱۹۰۷: گر این جا حاضری سر همچنین کن
114	 غزل ۱۹۰۸: نتانی آمدن این راه با من
115	 غزل ۱۹۰۹: دل معشوق سوزیده است بر من
116	 غزل ۱۹۱۰: تو هر جزو جهان را بر گذر بین
117	 غزل ۱۹۱۱: تو را پندی دهم ای طالب دین
118	 غزل ۱۹۱۲: بیا ساقی می ما را بگردان
119	 غزل ۱۹۱۳: به باغ آییم فردا جمله یاران
120	 غزل ۱۹۱۴: اگر خواهی مرا می در هوا کن
122	 غزل ۱۹۱۵: برو ای دل به سوی دلبر من
123	 غزل ۱۹۱۶: برآ بر بام و اکنون ماه نو بین
125	 غزل ۱۹۱۷: چو بربندند ناگاهت زنخدان
126	 غزل ۱۹۱۸: فرود آ تو ز مرکب بار می بین
128	 غزل ۱۹۱۹: عشق است بر آسمان پریدن
129	 غزل ۱۹۲۰: دیر آمده‌ای مرو شتابان
130	 غزل ۱۹۲۱: ای ساقی و دستگیر مستان
131	 غزل ۱۹۲۲: ما شادتریم یا تو ای جان
132	 غزل ۱۹۲۳: ای روی مه تو شاد خندان
133	 غزل ۱۹۲۴: ای روی تو نوبهار خندان
134	 غزل ۱۹۲۵: بازآمد آستین فشانان
136	 غزل ۱۹۲۶: مال است و زر است مکسب تن
137	 غزل ۱۹۲۷: وقت آمد توبه را شکستن

..... غزل ۱۹۲۸: ای دوست عتاب را رها کن	137
..... غزل ۱۹۲۹: ای عربده کرده دوش با من	138
..... غزل ۱۹۳۰: امروز تو خوشتری و یا من	138
..... غزل ۱۹۳۱: عقل از کف عشق خورد افیون	139
..... غزل ۱۹۳۲: ای دشمن عقل و جان شیرین	141
..... غزل ۱۹۳۳: برخیز و صبح را برنجان	144
..... غزل ۱۹۳۴: از ما مرو ای چراغ روشن	145
..... غزل ۱۹۳۵: دلبر بیگانه صورت مهر دارد در نهان	147
..... غزل ۱۹۳۶: عاشقان نالان چو نای و عشق همچون نای زن	148
..... غزل ۱۹۳۷: هر خوشی که فوت شد از تو مباح اندوهگین	149
..... غزل ۱۹۳۸: نازنینی را رها کن با شهان نازنین	150
..... غزل ۱۹۳۹: می پرد این مرغ دیگر در جنان عاشقان	151
..... غزل ۱۹۴۰: ای ز تو مه پای کوبان وز تو زهره دف زنان	152
..... غزل ۱۹۴۱: مهره‌ای از جان ربودم بی‌دهان و بی‌دهان	161
..... غزل ۱۹۴۲: من ز گوش او بدزدم حلقه دیگر نهان	161
..... غزل ۱۹۴۳: می گزید او آستین را شرمگین در آمدن	162
..... غزل ۱۹۴۴: چون ببینی آفتاب از روی دلبر یاد کن	164
..... غزل ۱۹۴۵: هر چه آن سرخوش کند بویی بود از یار من	164
..... غزل ۱۹۴۶: کاشکی از غیر تو آگه نبودی جان من	165
..... غزل ۱۹۴۷: سوی بیماران خود شد شاه مه رویان من	166
..... غزل ۱۹۴۸: بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون	168
..... غزل ۱۹۴۹: آنچه می آید ز وصف این زمانم در دهن	170
..... غزل ۱۹۵۰: بوی آن باغ و بهار و گلبن رعناست این	172
..... غزل ۱۹۵۱: ای برادر تو چه مرغی خویشتن را بازبین	173
..... غزل ۱۹۵۲: هست ما را هر زمانی از نگار راستین	174

175	 غزل ۱۹۵۳: هر صبحی ارغنون‌ها را برنجان همچنین
175	 غزل ۱۹۵۴: عیش‌هاتان نوش بادا هر زمان ای عاشقان
177	 غزل ۱۹۵۵: ای زیان و ای زیان و ای زیان و ای زیان
178	 غزل ۱۹۵۶: سر فروکرد از فلک آن ماه روی سیمتن
179	 غزل ۱۹۵۷: هست عاقل هر زمانی در غم پیدا شدن
180	 غزل ۱۹۵۸: ساقیا چون مست گشتی خویش را بر من بزن
181	 غزل ۱۹۵۹: روی او فتوی دهد کز کعبه بر بتخانه زن
182	 غزل ۱۹۶۰: آفتابا بار دیگر خانه را پر نور کن
183	 غزل ۱۹۶۱: نوبهارا جان مایی جان‌ها را تازه کن
184	 غزل ۱۹۶۲: یار خود را خواب دیدم ای برادر دوش من
185	 غزل ۱۹۶۳: پرده بردار ای حیات جان و جان افزای من
186	 غزل ۱۹۶۴: شمس دین بر یوسفان و نازنینان نازنین
187	 غزل ۱۹۶۵: در میان ظلمت جان تو نور چیست آن
188	 غزل ۱۹۶۶: جام پر کن ساقیا آتش بزن اندر غمان
191	 غزل ۱۹۶۷: ای تو را گردن زده آن تسخرت بر گرد نان
193	 غزل ۱۹۶۸: ای دل من در هوایت همچو آب و ماهیان
194	 غزل ۱۹۶۹: از بدی‌ها آن چه گویم هست قصدم خویشتن
196	 غزل ۱۹۷۰: مطربا بردار چنگ و لحن موسیقار زن
197	 غزل ۱۹۷۱: از دخول هر غری افسرده‌ای در کار من
200	 غزل ۱۹۷۲: عاشقا دو چشم بگشا چارجو در خود ببین
201	 غزل ۱۹۷۳: موی بر سر شد سپید و روی من بگرفت چین
202	 غزل ۱۹۷۴: ای چراغ آسمان و رحمت حق بر زمین
203	 غزل ۱۹۷۵: عشق شمس الدین است یا نور کف موسی است آن
204	 غزل ۱۹۷۶: عشق شمس حق و دین کان گوهر کانی است آن
206	 غزل ۱۹۷۷: در ستایش‌های شمس الدین نباشم مفتتن

207	غزل ۱۹۷۸: ایها الساقی ادر کأس الحمیا نصف من
208	غزل ۱۹۷۹: عاشقان را مژده‌ای از سرفراز راستین
210	غزل ۱۹۸۰: یارکان رقصی کنید اندر غمم خوشتر از این
211	غزل ۱۹۸۱: مطربا نرمک بزن تا روح بازآید به تن
212	غزل ۱۹۸۲: گلشن بنده ستایک غرضم یق اشد رسن
212	غزل ۱۹۸۳: به خدا میل ندارم نه به چرب و نه به شیرین
213	غزل ۱۹۸۴: بده آن مرد ترش را قدحی ای شه شیرین
214	غزل ۱۹۸۵: صنما بیار باده بنشان خمار مستان
215	غزل ۱۹۸۶: صنما به چشم شوخت که به چشم اشارتی کن
217	غزل ۱۹۸۷: هله نیم مست گشتم قدحی دگر مدد کن
218	غزل ۱۹۸۸: چه شکر داد عجب یوسف خوبی به لبان
219	غزل ۱۹۸۹: جنتی کرد جهان را ز شکر خندیدن
221	غزل ۱۹۹۰: جان حیوان که ندیده است به جز کاه و عطن
222	غزل ۱۹۹۱: همه خوردند و بختند و تهی گشت وطن
224	غزل ۱۹۹۲: خوی با ما کن و با بی‌خبران خوی مکن
225	غزل ۱۹۹۳: هیچ باشد که رسد آن شکر و پسته من
227	غزل ۱۹۹۴: بشنو از بوالهوسان قصه میر عسسان
228	غزل ۱۹۹۵: اینک آن انجم روشن که فلک چاکرشان
229	غزل ۱۹۹۶: چون خیال تو درآید به دلم رقص کنان
230	غزل ۱۹۹۷: هر که را گشت سر از غایت برگردیدن
231	غزل ۱۹۹۸: به خدا گل ز تو آموخت شکر خندیدن
232	غزل ۱۹۹۹: مکن ای دوست ز جور این دلم آواره مکن
233	غزل ۲۰۰۰: ای ز هجران تو مردن طرب و راحت من
234	غزل ۲۰۰۱: دم ده و عشوه ده ای دلبر سیمین بر من
235	غزل ۲۰۰۲: تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین

237	غزل ۲۰۰۳: همه خوردند و بختند و تهی گشت وطن
238	غزل ۲۰۰۴: شیرمردا تو چه ترسی ز سگ لاغرشان
239	غزل ۲۰۰۵: چه نشستی دور چون بیگانگان
240	غزل ۲۰۰۶: هر کجا که پا نهی ای جان من
242	غزل ۲۰۰۷: شاه ما باری برای کاهلان
243	غزل ۲۰۰۸: می بده ای ساقی آخرزمان
243	غزل ۲۰۰۹: نک بهاران شد صلا ای لولیان
245	غزل ۲۰۱۰: بشنو از دل نکته‌های بی‌سخن
245	غزل ۲۰۱۱: جان‌هایی تو جان را برشکن
246	غزل ۲۰۱۲: ای دلارام من و ای دل شکن
248	غزل ۲۰۱۳: ساقیا برخیز و می در جام کن
248	غزل ۲۰۱۴: راز چون با من نگوید یار من
249	غزل ۲۰۱۵: فقر را در خواب دیدم دوش من
250	غزل ۲۰۱۶: جان من جان تو جانت جان من
250	غزل ۲۰۱۷: آمد آمد در میان خوب ختن
251	غزل ۲۰۱۸: مرغ خانه با هما پر وا مکن
252	غزل ۲۰۱۹: ای ببرده دل تو قصد جان مکن
253	غزل ۲۰۲۰: ای خدا این وصل را هجران مکن
254	غزل ۲۰۲۱: صبحدم شد زود برخیز ای جوان
255	غزل ۲۰۲۲: ای زیان و ای زیان و ای زیان
256	غزل ۲۰۲۳: رو قرار از دل مستان بستان
257	غزل ۲۰۲۴: مات خود را صنما مات مکن
258	غزل ۲۰۲۵: ای به انکار سوی ما نگران
260	غزل ۲۰۲۶: به شکرخنده بپردی دل من
261	غزل ۲۰۲۷: ای امتان باطل بر نان زنید بر نان

263	 غزل ۲۰۲۸: گر چه بسی نشستم در نار تا به گردن
264	 غزل ۲۰۲۹: ای مرغ آسمانی آمد گه پریدن
266	 غزل ۲۰۳۰: گفתי مرا که چونی در روی ما نظر کن
267	 غزل ۲۰۳۱: ای محو راه گشته از محو هم سفر کن
268	 غزل ۲۰۳۲: من از کی باک دارم خاصه که یار با من
269	 غزل ۲۰۳۳: جانا نخست ما را مرد مدام گردان
270	 غزل ۲۰۳۴: ای دل ز شاه حوران یا قبله صبوران
270	 غزل ۲۰۳۵: آن خوب را طلب کن اندر میان حوران
271	 غزل ۲۰۳۶: امروز سرکشان را عشقت جلوه کردن
272	 غزل ۲۰۳۷: چون جان تو می‌ستانی چون شکر است مردن
273	 غزل ۲۰۳۸: از زنگ لشکر آمد بر قلب لشکرش زن
274	 غزل ۲۰۳۹: رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
275	 غزل ۲۰۴۰: روز است ای دو دیده در روزنم نظر کن
276	 غزل ۲۰۴۱: پروانه شد در آتش گفتا که همچنین کن
277	 غزل ۲۰۴۲: ای سنگ دل تو جان را دریای پرگهر کن
279	 غزل ۲۰۴۳: دیدی چه گفت بهمن هیزم بنه چو خرمن
281	 غزل ۲۰۴۴: جانا بیار باده و بختم بلند کن
282	 غزل ۲۰۴۵: تو آب روشنی تو در این آب گل مکن
283	 غزل ۲۰۴۶: مستی و عاشقی و جوانی و جنس این
287	 غزل ۲۰۴۷: می‌آیدم ز رنگ تو ای یار بوی آن
288	 غزل ۲۰۴۸: آن کیست ای خدای؟ کاز این دامِ خامُشان
290	 غزل ۲۰۴۹: ای دم به دم مصور جان از درون تن
290	 غزل ۲۰۵۰: جانا بیار باده و بختم تمام کن
291	 غزل ۲۰۵۱: می‌بینمت که عزم جفا می‌کنی مکن
292	 غزل ۲۰۵۲: ای آنک از میانه کران می‌کنی مکن

..... غزل ۲۰۵۳: با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین	294
..... غزل ۲۰۵۴: بشنیده‌ام که عزم سفر می‌کنی مکن	295
..... غزل ۲۰۵۵: مست شدی عاقبت آمدی اندر میان	297
..... غزل ۲۰۵۶: خواجه غلط کرده‌ای در روش یار من	299
..... غزل ۲۰۵۷: یار شو و یار بین دل شو و دلدار بین	300
..... غزل ۲۰۵۸: با رخ چون مشعله بر در ما کیست آن	301
..... غزل ۲۰۵۹: گفت لبم ناگهان نام گل و گلستان	302
..... غزل ۲۰۶۰: یک غزل آغاز کن بر صفت حاضران	304
..... غزل ۲۰۶۱: بوسه بده خویش را ای صنم سیمتن	304
..... غزل ۲۰۶۲: سیر نشد چشم و دل از نظر شاه من	305
..... غزل ۲۰۶۳: ای رخ خندان تو مایه صد گلستان	307
..... غزل ۲۰۶۴: باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من	308
..... غزل ۲۰۶۵: باز درآمد ز راه فتنه برانگیز من	310
..... غزل ۲۰۶۶: باز برآمد ز کوه خسرو شیرین من	311
..... غزل ۲۰۶۷: ای هوس عشق تو کرده جهان را زبون	312
..... غزل ۲۰۶۸: باز شکستند خلق سلسله یا مسلمین	313
..... غزل ۲۰۶۹: بیش مکن همچنان خانه درآ همچنین	314
..... غزل ۲۰۷۰: یا تو ترش کرده رو مایه ده شکران	315
..... غزل ۲۰۷۱: هر چه کنی تو کرده من دان	315
..... غزل ۲۰۷۲: جفای تلخ تو گوهر کند مرا ای جان	316
..... غزل ۲۰۷۳: دلا تو شهد منه در دهان رنجوران	318
..... غزل ۲۰۷۴: مکن مکن که روا نیست بی‌گنه کشتن	319
..... غزل ۲۰۷۵: توی که بدرقه باشی گهی گهی رهزن	320
..... غزل ۲۰۷۶: به جان تو که از این دلشده کرانه مکن	321
..... غزل ۲۰۷۷: به من نگر به دو رخسار زعفرانی من	323

..... غزل ۲۰۷۸: چهار روز بودم به پیش تو مهمان	323
..... غزل ۲۰۷۹: مقام ناز نداری برو تو ناز مکن	325
..... غزل ۲۰۸۰: چهار شعر بگفتم بگفت نی به از این	326
..... غزل ۲۰۸۱: نعیم تو نه از آن است که سیر گردد جان	328
..... غزل ۲۰۸۲: برای چشم تو صد چشم بد توان دیدن	328
..... غزل ۲۰۸۳: اگر سزای لب تو نبود گفته من	330
..... غزل ۲۰۸۴: بیا بیا که ز هجرت نه عقل ماند نه دین	331
..... غزل ۲۰۸۵: به صلح آمد آن ترک تند عربده کن	332
..... غزل ۲۰۸۶: من کجا بودم عجب بی تو این چندین زمان	333
..... غزل ۲۰۸۷: بگویم مثالی از این عشق سوزان	336
..... غزل ۲۰۸۸: ببردی دلم را بدادی به زاغان	336
..... غزل ۲۰۸۹: تنت زین جهان است و دل زان جهان	337
..... غزل ۲۰۹۰: به پیش آر سغراق گلگون من	338
..... غزل ۲۰۹۱: ای هفت دریا گوهر عطا کن	339
..... غزل ۲۰۹۲: آن دلبر من آمد بر من	340
..... غزل ۲۰۹۳: تازه شد از او باغ و بر من	343
..... غزل ۲۰۹۴: یک قوصره پر دارم ز سخن	345
..... غزل ۲۰۹۵: با من صنما دل یک دله کن	345
..... غزل ۲۰۹۶: گر تنگ بدی این سینه من	346
..... غزل ۲۰۹۷: چون دل جانا بنشین بنشین	347
..... غزل ۲۰۹۸: شب محنت که بد طبیب و تو افکار یاد کن	349
..... غزل ۲۰۹۹: چند نظاره جهان کردن	350
..... غزل ۲۱۰۰: چند بوسه وظیفه تعیین کن	351
..... غزل ۲۱۰۱: سیر گشتم ز نازهای خسان	353
..... غزل ۲۱۰۲: چيست با عشق آشنا بودن	353

..... غزل ۲۱۰۳: گر چه اندر فغان و نالیدن	354
..... غزل ۲۱۰۴: شب که جهان است پر از لولیان	355
..... غزل ۲۱۰۵: ساقی من خیزد بی‌گفت من	357
..... غزل ۲۱۰۶: مست رسید آن بت بی‌باک من	357
..... غزل ۲۱۰۷: جان منی جان منی جان من	358
..... غزل ۲۱۰۸: می‌نروم هیچ از این خانه من	359
..... غزل ۲۱۰۹: ای تو پناه همه روز محن	361
..... غزل ۲۱۱۰: بانگ برآمد ز خرابات من	362
..... غزل ۲۱۱۱: بانگ برآمد ز خرابات من	363
..... غزل ۲۱۱۲: ظلمت شب پرتو ظلمات من	365
..... غزل ۲۱۱۳: ای تو چو خورشید و شه خاص من	365
..... غزل ۲۱۱۴: بانگ برآمد ز دل و جان من	366
..... غزل ۲۱۱۵: بازرسید آن بت زیبای من	367
..... غزل ۲۱۱۶: آمده‌ای بی‌گه خامش مشین	369
..... غزل ۲۱۱۷: پیشتر آ ای صنم شنگ من	371
..... غزل ۲۱۱۸: می تلخی که تلخی‌ها بدو گردد همه شیرین	372
..... غزل ۲۱۱۹: اگر امروز دلدارم درآید همچو دی خندان	373
..... غزل ۲۱۲۰: دگر باره چو مه کردیم خرمن	377
..... غزل ۲۱۲۱: افندس مسین کاغا یومیندن	380
..... غزل ۲۱۲۲: کیف اتوب یا اخی من سکر کار جوان	383
..... غزل ۲۱۲۳: العشق یقول لی تزیین	383
..... غزل ۲۱۲۴: ایا بدر الدجی بل انت احسن	384
..... غزل ۲۱۲۵: اطیب الاسفار عندی انتقالی من مکان	385
..... غزل ۲۱۲۶: اطیب الاعمار عمر فی طریق العاشقین	386
..... غزل ۲۱۲۷: یا صغیر السن یا رطب البدن	386

..... 387	غزل ۲۱۲۸: ابشر ثم ابشر یا مؤتمن
..... 389	غزل ۲۱۲۹: نحن الی سیدنا راجعون
..... 391	Letter Vav - حرف و
..... 391	غزل ۲۱۳۰: ای عاشقان ای عاشقان آن کس که بیند روی او
..... 393	غزل ۲۱۳۱: حیلست رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو
..... 395	غزل ۲۱۳۲: مستی ببینی رازدان می‌دانک باشد مست او
..... 396	غزل ۲۱۳۳: بیدار شو بیدار شو هین رفت شب بیدار شو
..... 397	غزل ۲۱۳۴: نبود چنین مه در جهان ای دل همین جا لنگ شو
..... 399	غزل ۲۱۳۵: ای شعلشعه نور فلق در قبه مینای تو
..... 400	غزل ۲۱۳۶: ساقی اگر کم شد میت دستار ما بستان گرو
..... 401	غزل ۲۱۳۷: آن کون خر کز حاسدی عیسی بود تشویش او
..... 402	غزل ۲۱۳۸: ای عشق تو موزونتری یا باغ و سیستان تو
..... 404	غزل ۲۱۳۹: واللّه ملولم من کنون از جام و سغراق و کدو
..... 406	غزل ۲۱۴۰: دل دی خراب و مست و خوش هر سو همی افتاد از او
..... 407	غزل ۲۱۴۱: ای تن و جان بنده او بند شکرخنده او
..... 409	غزل ۲۱۴۲: چون بجهد خنده ز من خنده نهان دارم از او
..... 410	غزل ۲۱۴۳: روشنی خانه تویی خانه بمگذار و مرو
..... 411	غزل ۲۱۴۴: کار جهان هر چه شود کار تو کو بار تو کو
..... 412	غزل ۲۱۴۵: شب شد ای خواجه ز کی آخر آن یار تو کو
..... 413	غزل ۲۱۴۶: ای شکران ای شکران کان شکر دارم از او
..... 414	غزل ۲۱۴۷: چیست که هر دمی چنین می‌کشدم به سوی او
..... 415	غزل ۲۱۴۸: جان و سر تو ای پسر نیست کسی به پای تو
..... 416	غزل ۲۱۴۹: ای تو خموش پرسخن چیست خبر بیا بگو
..... 417	غزل ۲۱۵۰: عید نمی‌دهد فرح بی‌نظر هلال تو
..... 418	غزل ۲۱۵۱: در سفر هوای تو بی‌خبرم به جان تو

..... غزل ۲۱۵۲: سخت خوش است چشم تو و آن رخ گلفشان تو	419
..... غزل ۲۱۵۳: ای تو امان هر بلا ما همه در امان تو	421
..... غزل ۲۱۵۴: هین کژ و راست می‌روی باز چه خورده‌ای بگو	422
..... غزل ۲۱۵۵: کی ز جهان برون شود جزو جهان هله بگو	424
..... غزل ۲۱۵۶: سیمبرا ز سیم تو سیمبرم به جان تو	425
..... غزل ۲۱۵۷: سنگ شکاف می‌کند در هوس لقای تو	426
..... غزل ۲۱۵۸: من که ستیزه روترم در طلب لقای تو	427
..... غزل ۲۱۵۹: باده چو هست ای صنم بازمگیر و نی مگو	429
..... غزل ۲۱۶۰: ندیدم در جهان کس را که تا سر پر نبوده‌ست او	430
..... غزل ۲۱۶۱: اگر نه عاشق اویم چه می‌پویم به کوی او	431
..... غزل ۲۱۶۲: دگر باره بشوریدم بدان سانم به جان تو	432
..... غزل ۲۱۶۳: چو شیرینتر نمود ای جان مها شور و بلای تو	434
..... غزل ۲۱۶۴: اگر بگذشت روز ای جان به شب مهمان مستان شو	435
..... غزل ۲۱۶۵: فقیر است او فقیر است او فقیر ابن الفقیر است او	436
..... غزل ۲۱۶۶: دگر باره بشوریدم بدان سانم به جان تو	437
..... غزل ۲۱۶۷: دل آتش پذیر از توست برق و سنگ و آهن تو	438
..... غزل ۲۱۶۸: نمی‌گفتی مرا روزی که ما را یار غاری تو	439
..... غزل ۲۱۶۹: ز مکر حق مباحش ایمن اگر صد بخت بینی تو	442
..... غزل ۲۱۷۰: هر شش جهتم ای جان منقوش جمال تو	443
..... غزل ۲۱۷۱: گشته‌ست طپان جانم ای جان و جهان برگو	445
..... غزل ۲۱۷۲: هم آگه و هم ناگه مهمان من آمد او	446
..... غزل ۲۱۷۳: چنگ خردم بگسل تاری من و تاری تو	447
..... غزل ۲۱۷۴: ای یار قلندر دل دلتنگ چرایی تو	448
..... غزل ۲۱۷۵: در خشکی ما بنگر و آن پرده تر برگو	449
..... غزل ۲۱۷۶: آن دلبر عیار جگرخواره ما کو	451

غزل ۲۱۷۷: خزان عاشقان را نوبهار او	453
غزل ۲۱۷۸: تو کمتر خوارهای هشیار می‌رو	455
غزل ۲۱۷۹: تو جام عشق را بستان و می‌رو	455

Letter Nun - حرف ن

غزل ۱۸۳۱: راز تو فاش می کنم صبر نماند بیش از این

Ghazal 1831: I reveal your secret, I can no longer bear it,
راز تو فاش می کنم صبر نماند بیش از این
بیش فلک نمی کشد درد مرا و نی زمین
I reveal your secret, I can no longer bear it,
Neither the sky nor the earth can bear my pain anymore.
این دل من چه پرغم است وان دل تو چه فارغ است
آن رخ تو چو خوب چین وین رخ من پر است چین
My heart is full of sorrow, while yours is carefree,
Your face is smooth and beautiful, while mine is full of wrinkles.
تا که بسوزد این جهان چند بسوزد این دلم
چند بود بتا چنان چند گهی بود چنین
As long as this world burns, how long will my heart burn?
How long will idols be like this, and how long will they be like that?
سر هزارساله را مستم و فاش می کنم
خواه ببند دیده را خواه گشا و خوش ببین
I am drunk with the head of a thousand years and I reveal it,
Whether you close your eyes or open them, see it beautifully.
شور مرا چو دید مه آمد سوی من ز ره
گفت مده ز من نشان یار توایم و همنشین
When he saw my excitement, he came to me from the path of the moon,
He said, "Don't ask me for a sign, for your beloved is with you, always.
خیره بماند جان من در رخ او دمی و گفت
ای صنم خوش خوشین ای بت آب و آتشین
My soul remained spellbound by his face for a moment and he said,
O beautiful idol, O idol of fire and water.
ای رخ جان فزای او بهر خدا همان همان
مطرب دلربای من بهر خدا همین همین
O soul-enchanting face of his, for God's sake, the same, the same,
My heart-ravishing musician, for God's sake, the same, the same.
عشق تو را چو مفرشم آب بزن بر آتشم
ای مه غیب آن جهان در تبریز شمس دین
I spread your love like a carpet, pour water on my fire,
O unseen moon of that world, in Tabriz, Shams al-Din.

غزل ۱۸۳۲: مانده شده‌ست گوش من از پی انتظار آن

Ghazal 1832: My ear is left waiting for that sweet sound to suddenly arrive from somewhere.

مانده شده‌ست گوش من از پی انتظار آن

کز طرفی صدای خوش دررسدی ز ناگهان

My ear is left waiting for that sweet sound to suddenly arrive from somewhere.

خوی شده‌ست گوش را گوش ترانه نوش را

کو شنود سماع خوش هم ز زمین هم آسمان

The ear has become accustomed to the melody of the song,
That listens to the sweet sound from both the earth and the sky.

فرع سماع آسمان هست سماع این زمین

و آنک سماع تن بود فرع سماع عقل و جان

The branch of hearing is from the sky, the hearing of this earth,
And that which is the hearing of the body is the branch of the hearing of the mind and soul.

نعره رعد را نگر چه اثر است در شجر

چند شکوفه و ثمر سر زده اندر آن فغان

Behold the impact of thunder's roar upon the trees,
How many blossoms and fruits have sprung forth from that cry.

بانگ رسید در عدم گفت عدم بلی نعم

می نهم آن طرف قدم تازه و سبز و شادمان

The call reached the void, and the void replied, "Yes, indeed.

I take steps towards that side, fresh, green, and joyful.

مستمع الست شد پای دوان و مست شد

نیست بد او و هست شد لاله و بید و ضیمران

The listener became ecstatic and started running,
He is not bad, and the tulips, willows, and hyacinths became intoxicated.

غزل ۱۸۳۳: آمده‌ام به عذر تو ای طرب و قرار جان

Ghazal 1833: I have come to you seeking forgiveness, oh joy and peace of my soul.

آمده‌ام به عذر تو ای طرب و قرار جان

عفو نما و درگذر از گنه و عثار جان

I have come to you seeking forgiveness, oh joy and peace of my soul.
Pardon me and overlook my sins and transgressions, oh essence of my soul.

نیست به جز رضای تو قفل گشای عقل و دل

نیست به جز هوای تو قبله و افتخار جان

Nothing but your satisfaction can unlock the mind and heart,
Nothing but your desire is the direction and honor of the soul.

سوخته شد ز هجر تو گلشن و کشت زار من
زنده کنش به فضل خود ای دم تو بهار جان

Burnt by your separation, my garden and crops have withered,
Revive them with your grace, oh breath of spring, oh living soul.

بی لب می فروش تو کی شکند خمار دل
بی خم ابروی کژت راست نگشت کار جان

Without your lips selling wine, who can break the intoxication of the heart?
Without the curve of your eyebrow, the work of the soul cannot be made straight.

از تو چو مشرقی شود روشن پشت و روی دل
بر چو تو دلبری سزد هر نفسی نثار جان

When you become like the shining sun, both my heart and back will be illuminated,
Every breath is worthy of offering to you, my beloved, just like you deserve.

تافتن شعاع تو در سر روزن دلی
تبصره خرد بود هر دم اعتبار جان

Your radiance shines in the window of my heart,
Every moment, it confirms the wisdom of my soul.

از غم دوری لقا راه حبیب طی شود
در ره و منهج خدا هست خدای یار جان

The path of meeting the beloved is traversed through the pain of separation,
In the path and method of God, the friend of the soul is present.

گلبن روی غیبیان چون برسد بدیده‌ای
از گل سرخ پر شود بی‌چمنی کنار جان

When the unseen rose garden appears before the eyes,
The soul's shore will be filled with red roses without a garden.

لاف زدم که هست او همدم و یار غار من
یار منی تو بی‌گمان خیز بیا به غار جان

I boasted that he is my companion and cave-mate,
You are undoubtedly my friend, come to the cave of my soul.

گفت اناالحق و بشد دل سوی دار امتحان
آن دم پای دار شد دولت پایدار جان

He said, "I am the Truth," and my heart turned towards the house of examination,
At that moment, the house became stable and my soul became steadfast in fortune.

باغ که بی‌تو سبز شد دی بدهد سزای او
جان که جز از تو زنده شد نیست وی از شمار جان

The garden that turned green without you will pay for it tomorrow,
The soul that came alive only by you is not counted among the living.

دانه نمود دام تو در نظر شکار دل

خانه گرفت عشق تو ناگه در جوار جان
 The seed of your trap appeared in the sight of the heart's prey,
 Your love suddenly took residence in the vicinity of the soul.
 نیم حدیث گفته شد نیم دگر مگو خمش
 شهره کند حدیث را بر همه شهریار جان
 Half of the story has been told, do not speak the other half, be silent,
 The story becomes famous among all the kings of the soul.

غزل ۱۸۳۴: عید نمای عید را ای تو هلال عید من

Ghazal 1834: Show the appearance of Eid, oh you who are the crescent of my Eid

عید نمای عید را ای تو هلال عید من
 گوش بمال ماه را ای مه ناپدید من
 Show the appearance of Eid, oh you who are the crescent of my Eid
 Listen to the moon, oh you who are my disappeared moon.
 بود من و فنای من خشم من و رضای من
 صدق من و ریای من قفل من و کلید من
 My being and my annihilation, my anger and my contentment
 My truthfulness and my pretense, my lock and my key.
 اصل من و سرشت من مسجد من کنشت من
 دوزخ من بهشت من تازه من قدید من
 My origin and my creation, my mosque and my prayer mat
 My hell and my paradise, my fresh and my ancient.
 جور کنی وفا بود درد دهی دوا بود
 لایق تو کجا بود دیده جان و دید من
 To be cruel is faithfulness, to cause pain is remedy
 Where could you be worthy of my soul's sight and my vision?
 پیشتر از نهاد جان لطف تو داد داد جان
 ای همگی مراد جان پس تو بدی مرید من
 Before the creation of the soul, your grace gave life to the soul
 Oh, the ultimate desire of my soul, then you must be my guide.
 ای مه عید روی تو ای شب قدر موی تو
 چون برسم بجوی تو پاک شود پلید من
 Oh, the moon of your Eid, oh, the night of your hair
 When I reach and seek you, my impurity becomes pure.
 جسم چو خانقاه جان فکرت ها چو صوفیان
 حلقه زدند و در میان دل چو ابایزید من
 The body is like a mosque, thoughts like Sufis

They form a circle, and in the midst is the heart like Bayazid's.

دم نزم خممش کنم با همه رو ترش کنم

تا که بگویم تویی حاضر و مستفید من

I'll keep quiet for a moment, souring everyone's mood

So that I may say, "You are present and benefiting me.

غزل ۱۸۳۵: گرم درآ و دم مده ساقی بردبار من

Ghazal 1835: Come in warmly and don't delay, oh my patient cupbearer

گرم درآ و دم مده ساقی بردبار من

ای دم تو ندیم من ای رخ تو بهار من

Come in warmly and don't delay, oh my patient cupbearer

Oh your breath, my intimate friend, oh your face, my spring

هین که خروس بانگ زد بوی صبح می دهد

بر کف همچو بحر نه بلبله عقار من

Behold, the rooster has crowed, announcing the scent of dawn

On my palm, like the sea, the turmoil of my heart

گریه به باده خنده کن مرده به باده زنده کن

چونک چنین کنی بتا بس به نواست کار من

Laugh with wine, cry with wine, revive the dead with wine

When you do this, oh idol, my work is done.

بند من است مشته باز گشا گره گره

تا که برهنه تر شود خفیه و آشکار من

My uncertain bond is tied with knots, untie them one by one

So that my hidden and manifest become even more exposed.

ترک حیا و شرم کن پشت مراد گرم کن

پشت من و پناه من خویش من و تبار من

Abandon shyness and shame, warm your back to your desire

My back and refuge are myself and my kin.

نیست قبول مست تو باده ز غیر دست تو

آن رخ من چو گل کند وان شکند خمار من

Your wine is not accepted from anyone else but you

My face becomes like a flower and my drunkenness is shattered

داد هزار جان بده باده آسمان بده

تا که پرد همای جان مست سوی مطار من

Give a thousand lives, give the wine of heaven

So that the intoxicated soul may fly towards my tavern.

جان برهد ز کنده ها زین همه تخته بندها

مقعد صدق بررود صادق حق گزار من

The soul is freed from these prisons of idols and false gods
The seat of truth is attained, the truthful witness is my guide.

باده ده و نهان بده از ره عقل و جان بده
تا نرسد به هر کسی عشرت و کار و بار من

Give wine, give it secretly, give it from the path of reason and soul
So that my pleasure, work, and burden may not reach anyone else.

چشم عوام بسته به روح ز شهر رسته به
فتنه و شر نشسته به ای شه باوقار من

The eyes of the common people are closed to the spirit, while the city is at rest
Sedition and evil have not settled, oh glorious king.

باده همی‌زند لمع جان هزار با طمع
مست و پیاده می تپد گرد می سوار من

The wine sparkles with a thousand desires for the soul
Intoxicated and on foot, it dances around the riders of the wine.

دست بدار از این قدح گیر عوض از آن فرج
تا بزند بر اندهت تابش ابشار من

Hold back from this cup, seek instead that opening
So that the radiance of manifestation may shine upon your soul.

هیچ نیرزد این میش نی غلیان و نی قیش
این بفروش و باده بین باده بی‌کنار من

This goat's milk does not boil, nor does it ferment
Sell it and see the wine, the wine without borders.

دست نلرزدت از این بی‌خرد خوش رزین
جام گزین و می ببین از کف شهریار من

Do not let this foolishness shake your hand, take the chosen cup and see the wine from
the hand of the king.

پر ز حیات جام او مشک و عبر ختام او
دیو و پری غلام او چستی و انتشار من

Filled with the elixir of life, his cup is sealed with musk and amber
Demons and fairies are his slaves, the swiftness and radiance are his.

برجه ساقیا تو گو چون تو صفت کننده کو
ای که ز لطف نسج او سخت درید تار من

Rise up, oh cupbearer, and tell us of the one who describes your qualities
Oh you who, by his grace, have torn the threads of my being.

غزل ۱۸۳۶: باز بهار می کشد زندگی از بهار من

Ghazal 1836: Once again, life draws from my spring,
باز بهار می کشد زندگی از بهار من

مجلس و بزم می نهد تا شکند خمار من
 Once again, life draws from my spring,
 The gathering and revelry begins to break my intoxication.
 من دل پردلان بدم قوت صابران بدم
 برد هوای دلبری هم دل و هم قرار من
 I am the heart of the hearts, I am the strength of the patient ones,
 My heart and my peace were taken by the beloved's breeze.
 تند نمود عشق او تیز شدم ز تندیش
 گفت برو ندیده‌ای تیزی ذوالفقار من
 Love's intensity made me quick, I became sharp from its sharpness
 He said, "Go, you haven't seen the sharpness of Dhul-Fiqr like mine.
 از قدم درشت او نرم شده‌ست گردنم
 تا چه کشد دگر از او گردن نرمسار من
 My neck has become soft from his heavy footsteps,
 What else can my soft-necked self endure from him?
 پخته نجوشد ای صنم جوش مده که پخته‌ام
 کز سر دیگ می رود تا به فلک بخار من
 Do not boil, my beloved, for I am already cooked,
 From the pot, my wine rises to the heavens like vapor.
 هین که بخار خون من باخبر است از غمت
 تا نبرد به آسمان راز دل نزار من
 Beware, for the vapor of my blood is aware of your sorrow,
 Lest it reveals the secrets of my heart to the heavens.
 روح گریخت پیش تو از تن همچو دوزخم
 شرم بریخت پیش تو دیده شرمسار من
 My soul fled from my body before you, like hellfire,
 Shame poured from my eyes before you, my shame-faced one.

غزل ۱۸۳۷: یا رب من بدانمی چیست مراد یار من

Ghazal 1837: Oh Lord, may I know what my beloved desires,
 یا رب من بدانمی چیست مراد یار من
 بسته ره گریز من برده دل و قرار من
 Oh Lord, may I know what my beloved desires,
 My heart and peace have been taken captive by the closed path of escape.
 یا رب من بدانمی تا به کجام می کشد
 بهر چه کار می کشد هر طرفی مهار من
 Oh Lord, may I know where my path leads,
 And for what purpose each direction restrains me.

یا رب من بدانمی سنگ دلی چرا کند
 آن شه مهربان من دلبر بردبار من
 Oh Lord, may I know why the stone-hearted one acts this way,
 My kind and patient beloved, the heart-stealer of mine.
 یا رب من بدانمی هیچ به یار می رسد
 دود من و نفیر من یارب و زینهار من
 Oh Lord, may I know how to reach my beloved,
 My sighs and cries, beware, oh Lord, and enough of my lament.
 یا رب من بدانمی عاقبت این کجا کشد
 یا رب بس دراز شد این شب انتظار من
 Oh Lord, may I know where this end will lead,
 Oh Lord, this night of waiting has become too long for me.
 یا رب چیست جوش من این همه روی پوش من
 چونک مرا توی توی هم یک و هم هزار من
 Oh Lord, what is the source of my agitation, with all this pretense and disguise?
 When I am in You, I am both one and a thousand.
 عشق تو است هر زمان در خمشی و در بیان
 پیش خیال چشم من روزی و روزگار من
 Your love is present in every moment, in silence and in expression,
 In my mind's imagination, it is my day and my lifetime.
 گاه شکار خوانمش گاه بهار خوانمش
 گاه میش لقب نهم گاه لقب خمار من
 Sometimes I call him my prey, sometimes I call him my spring,
 Sometimes I call him a sheep, sometimes I call him my drunkenness.
 کفر من است و دین من دیده نوربین من
 آن من است و این من نیست از او گذار من
 My disbelief and my faith are seen by the eye of light,
 That is me and this is not, I pass through Him.
 صبر نماند و خواب من اشک نماند و آب من
 یا رب تا کی می کند غارت هر چهار من
 My patience is gone, my sleep is gone, my tears are my only water,
 Oh Lord, how long will everything plunder me?
 خانه آب و گل کجا خانه جان و دل کجا
 یا رب آرزوم شد شهر من و دیار من
 Where is the home of water and flowers, where is the home of soul and heart?
 Oh Lord, my desire has become my city and my homeland.
 این دل شهر رانده در گل تیره مانده
 ناله کنان که ای خدا کو حشم و تبار من
 This heart has been driven to the city, left in the dark of flowers,

Crying out, "Oh God, where is my dignity and lineage?
 یا رب اگر رسیدمی شهر خود و بدیدمی
 رحمت شهریار من وان همه شهر یار من
 Oh Lord, if I reached my own city and saw it,
 The mercy of my king and all the city of my friend.
 رفته ره درشت من بار گران ز پشت من
 دلبر بردبار من آمده برده بار من
 My rough path has gone with heavy burden on my back,
 My beloved, patient and kind, has come to carry my load.
 آهوی شیرگیر من سیر خورد ز شیر من
 آن که منم شکار او گشته بود شکار من
 My deer, who caught my lion, has eaten her fill of my lion,
 The one who I am hunting has become the hunter of me.
 نیست شب سیاه رو جفت و حریف روز من
 نیست خزان سنگ دل در پی نوبهار من
 The night of my life has no blackness, no companion to the day,
 The autumn of my heart seeks not the stone, but the spring of my way.
 هیچ خمش نمی‌کنی تا به کی این دهل زنی
 آه که پرده در شدی ای لب پرده دار من
 You remain silent, how long will you beat this drum?
 Oh, you who hold the curtain, alas, the curtain has fallen from my lips.

غزل ۱۸۳۸: چند گریزی ای قمر هر طرفی ز کوی من

Ghazal 1838: How long will you flee, oh moon, from my alley?
 چند گریزی ای قمر هر طرفی ز کوی من
 صید توایم و ملک تو گر صنمیم و گر شمن
 How long will you flee, oh moon, from my alley?
 I am your prey and your kingdom, whether I am a lover or an enemy.
 هر نفس از کرانه‌ای ساز کنی بهانه‌ای
 هر نفسی برون کنی از عدمی هزار فن
 Every moment you create an excuse from some shore,
 Every moment you bring forth a thousand tricks from nothingness.
 گر چه کثیف منزل شد وطن تو این دلم
 رحمت مؤمنی بود میل و محبت وطن
 Although my dwelling has become filthy, your homeland is in my heart,
 The mercy of a believer is the desire and love for their homeland.
 دشمن جاه تو نیم گر چه که بس مقصرم
 هیچ کسی بود شها دشمن جان خویشتن

Your high position is my enemy, though I am greatly at fault,
No one was ever a king who was an enemy to their own soul.

مطرب جمع عاشقان برجه و کاهلی مکن

قصه حسن او بگو پرده عاشقان بزن

Do not rise as the leader of lovers, O musician, and do not be lazy,
Tell the tale of his beauty and strike the curtain of lovers.

همچو چهی است هجر او چون رسانی است ذکر او

در تک چاه یوسفی دست زنان در آن رسن

Like a well, his separation is like a rope, his remembrance,
In the well of Joseph, women are beating their hands on that rope.

ذوق ز نیشکر بجو آن نی خشک را مخا

چاره ز حسن او طلب چاره مجو ز بوالحسن

Seek the taste of sugar from that moist reed,
Seek remedy from his beauty, not from the one named Bualhasan.

گر تو مرید و طالبی هست مراد مطلق او

ور تو ادیم طایفی هست سهیل در یمن

If you are a seeker and a lover, his ultimate goal is absolute,
And if you are a member of a tribe, Soheil is in Yemen.

آن دم کآفتاب او روزی و نور می دهد

ذره به ذره را نگر نور گرفته در دهن

At the moment when his sun gives light and day,
Look at every particle, taken by light in its mouth.

گر چه که گل لطیفتر رزق گرفت بیشتر

لیک رسید اندکی هم به دهان یاسمن

Although the delicate rose may have received more sustenance,
Yet a little has also reached the mouth of the jasmine.

عمر و ذکا و زیرکی داد به هندوان اگر

حسن و جمال و دلبری داد به شاهد ختن

If he gave longevity, wisdom, and cleverness to the Hindus,
He gave beauty, charm, and belovedness to the circumcised beloved.

ملک نصیب مهتران عشق نصیب کهتران

قهر نصیب تیغ شد لطف نصیبه مجن

The kingship is the share of the masters, the love is the share of the better ones,
The wrath became the share of the sword, the kindness became the share of the
magian.

شهد خدای هر شبی هست نصیبه لیبی

همچو کسی که باشدش بسته به عقد چار زن

The honey of God is the nightly share of the lips,
Like someone bound by the knot of four wives.

تا که بود حیات من عشق بود نبات من
 چونک بر آن جهان روم عشق بود مرا کفن
 As long as my life existed, it was love; my herb was love.
 When I go to that world, my shroud will be love.
 مدمن خمرم و مرا مستی باده کم مکن
 نازک و شیرخوارهام دوره مکن ز من لب
 Do not reduce my addiction to wine, do not lessen my drunkenness,
 I am delicate and milk-fed, do not keep me away from you.
 چونک حزین غم شوم عشق ندیمیم کند
 عشق زمردی بود باشد ازدها حزن
 When I become sad and sorrowful, love becomes my companion,
 Love is an emerald, even if sorrow is a dragon.
 گفتم من به دل اگر بست رخت خمار غم
 باده و نقل آرمت شمع و ندیم خوش ذقن
 I said, "If the path is closed to you due to the drunkenness of sorrow,
 I will bring you wine and food, a candle and a pleasant companion.
 گفت دلم اگر جز او سازی شمع و ساقیم
 بر سر مام و باب زن جام و کباب بابزن
 My heart said, "If you do not play the instrument of love, you are my candle and my
 cupbearer,
 Strike the drum and grill the meat on the head of my mother and father.
 گفتم ساقی او است و بس لیک به صورت دگر
 نیک ببین غلط مکن ای دل مست ممتحن
 I said, "He is the cupbearer, but in a different form.
 Look well, don't be mistaken, O intoxicated and tested heart.
 بس کن از این بهانه‌ها وام هوای او بده
 تا نبود قماش جان پیش فراق مرتهن
 Stop making excuses and give in to his desire,
 Until the soul's garment is surrendered to separation's fire.

غزل ۱۸۳۹: واقعه‌ای بدیده‌ام لایق لطف و آفرین

Ghazal 1839: I have witnessed an event worthy of grace and praise,
 واقعه‌ای بدیده‌ام لایق لطف و آفرین
 خیز معبرالزمان صورت خواب من ببین
 I have witnessed an event worthy of grace and praise,
 Rise and behold the symbol of my dream.
 خواب بدیده‌ام قمر چیست قمر به خواب در
 زانک به خواب حل شود آخر کار و اولین

I have seen the moon in my dream, what is the moon in a dream?

For in a dream, the end and the beginning are resolved.

آن قمری که نور دل زو است گه حضور دل

تا ز فروغ و ذوق دل روشنی است بر جبین

That moon whose light is the essence of the heart, sometimes present in the heart,
So that from the radiance and taste of the heart, there is brightness upon the forehead.

یومئذ مسفره ضاحکه بود چنان

ناعمه لسعیها راضیه بود چنین

On that day, the laughing traveler was such,

The gentle sting pleased her so.

دور کن این وحوش را تا نکشند هوش را

پنبه نهیم گوش را از هذیان آن و این

Keep these beasts away, lest they kill your senses,

Plug your ears with cotton from the madness of this and that.

ماند یکی دو سه نفس چند خیال بوالهوس

نیست به خانه هیچ کس خانه مساز بر زمین

For a moment or two, some delusional thoughts remained,

No one has a home, don't build a house on earth.

شب بگذشت و شد سحر خیز مخسب بی خبر

بی خبرت کجا هلد شعله آفتاب دین

The night has passed and dawn has come, don't sleep unaware,

How can the flame of the sun of faith hold you unaware?

جوق تار و سویرق حامله شد ز کین افق

گو شکم فلک بدر بوک بزاید این جنین

The horde of Tatars and Suyurgs became pregnant with anger from this horizon,

Say, will the belly of the sky give birth to this fetus, the full moon?

رو به میان روشنی چند تار و ارمنی

تیغ و کفن بیوش و رو چند ز جیب و آستین

Walk into the light, how many Tatars and Armenians,

Wear your sword and shroud, and walk with your hands in your pockets and sleeves.

در شب شنبهی که شد پنجم ماه قعده را

ششصد و پنجهست و هم هست چهار از سنین

On the Saturday night of the fifth month of Qa'dah,

It is six hundred and five, and four are from the ages.

هست به شهر ولوله این که شدهست زلزله

شهر مدینه را کنون نقل کز است یا یقین

In the city of chaos, an earthquake has occurred,

Is the transfer of Medina now false or certain?

رو ز مدینه درگذر زلزله جهان نگر

جنبش آسمان نگر بر نمطی عجبترين

Pass by Medina and behold the earthquake of the world,
Behold the movement of the sky in the most wondrous pattern.

بحر نگر نهنگ بين بحر كبودرنگ بين

موج نگر که اندر او هست نهنگ آتشين

Behold the sea, see the whale, see the blue-colored sea,

See the wave in which there is a fiery whale.

شكل نهنگ خفته بين يونس جان گرفته بين

يونس جان که پيش از اين کان من المسبحين

Behold the form of the sleeping whale, behold the soul of Jonah taken,

Jonah's soul, who before this was among the glorifiers.

بحر که می صفت کنم خارج شش جهت کنم

بحر معلق از صور صاف بدهست پيش از اين

When I make the sea pure, I make it flow in six directions,

The suspended sea of form was clear before this.

تيره نگشت آن صفا خيره شدهست چشم ما

از قطرات آب و گل وز حرکات نقش طين

The purity has become dark, our eyes are bewildered,

From drops of water and flowers, and movements of clay's form.

گردن آنک دست او دست حدث پرست او

تيره کند شراب ما تا بزيم هين و هين

The neck of the one whose hand is the hand of the Hadith-worshipper,

Darkens our wine, so we may strike, "Hain, Hain!"

چون نکنيم ياد او هست سزا و داد او

کينه چو از خبر بود بی خبری است دفع کين

If we do not remember Him, His punishment and justice will be upon us,

Enmity, when known, is the cure for ignorance.

خواست یکی نوشته ای عاشقی از معز می

گفت بگیر رقعہ را زیر زمین بکن دفین

One wanted to write a love poem with grandeur,

He was told to take the paper, bury it underground.

لیک به وقت دفن این یاد مکن تو بوزنه

زانک ز یاد بوزنه دور بمانی از قرین

But at the time of burying, do not remember this,

For by remembering, you will be far from your companion.

هر طرفی که رفت او تا بنهد دفینه را

صورت بوزنه ز دل می بنمود از کمین

Wherever he went to bury the treasure,

He showed the image of the hidden wine from his heart.

گفت که آه اگر تو خود بوزنه را نگفتی
 یاد نبد ز بوزنه در دل هیچ مستعین
 He said, "If you had not spoken of the hidden wine,
 No one would remember it in their heart.
 گفت بنه تو نیش را تازه مکن تو ریش را
 خواب بکن تو خویش را خواب مرو حسام دین
 He said, "Bury your sting, do not sharpen your beard,
 Put yourself to sleep, do not go to sleep, Hesam al-Din.

غزل ۱۸۴۰: مطرب خوش نوای من عشق نواز همچنین

Ghazal 1840: My sweet-sounding musician, play the tune of love once again

مطرب خوش نوای من عشق نواز همچنین
 نغغه دگر بزن پرده تازه برگزین
 My sweet-sounding musician, play the tune of love once again
 Strike a different melody, choose a fresh curtain to unveil
 مطرب روح من تویی کشتی نوح من تویی
 فتح و فتوح من تویی یار قدیم و اولین
 You are my soul's musician, you are my Noah's ark
 You are my victories and conquests, my ancient and first friend
 ای ز تو شاد جان من بی تو مباد جان من
 دل به تو داد جان من با غم توست همنشین
 From you, my soul is joyful, without you, my soul shall not be
 My heart is given to you, my companion in sorrow
 تلخ بود غم بشر وین غم عشق چون شکر
 این غم عشق را دگر بیش به چشم غم مبین
 The bitterness of human sorrow, and this sorrow of love is like sugar
 Do not see this sorrow of love as more than the eye of sorrow.
 چون غم عشق ز اندرون یک نفسی رود برون
 خانه چو گور می شود خانگیان همه حزین
 When the sorrow of love escapes from within for a moment,
 The home becomes like a grave, and all the household mourns.
 سرمه ماست گرد تو راحت ماست درد تو
 کیست حریف و مرد تو ای شه مردآفرین
 Your kohl is our comfort, your pain is our pain
 Who is your rival and man, oh king of men?
 تا که تو را شناختم همچو نمک گداختم
 شکم و شک فنا شود چون برسد بر یقین
 Since I have known you, I have become like salt, dissolved

My doubts and uncertainties vanish when I reach certainty.

من شبم از سیه دلی تو مه خوب و مفصلی

ظلمت شب عدم شود در رخ ماه راه بین

I am the night of black heart, you are the beautiful and favored moon
The darkness of night becomes non-existence, in the face of the moon, find the way.

عشق ز توست همچو جان عقل ز توست لوح خوان

کان و مکان قراضه جو بحر ز توست دانه چین

Love is from you, like the soul, reason is from you, like the reading tablet

Seek the pearl in the sea, the place and space are from you.

مست تو بوالفضول شد وز دو جهان ملول شد

عشق تو را رسول شد او است نکال هر زمین

Intoxicated by you, he became curious and tired of both worlds
Your love became his messenger, he is the treasure of every land.

در تبریز شمس دین دارد مطلعی دگر

نیست ز مشرق او مبین نیست به مغرب او دفین

In Tabriz, Shams al-Din has another source of knowledge

He is not visible in the East, nor hidden in the West.

غزل ۱۸۴۱: تا چه خیال بسته‌ای ای بت بدگمان من

Ghazal 1841: What kind of illusion have you created, oh my wicked idol?

تا چه خیال بسته‌ای ای بت بدگمان من

تا چو خیال گشته‌ام ای قمر چو جان من

What kind of illusion have you created, oh my wicked idol?

Since I have become lost in thought, oh moon-like one, like my soul.

از پس مرگ من اگر دیده شود خیال تو

زود روان روان شود در پی تو روان من

If after my death, your image is seen,
Quickly, my soul will follow you, serene.

بنده‌ام آن جمال را تا چه کنم کمال را

بس بودم کمال تو آن تو است آن من

I am a servant of that beauty, what should I do with perfection?

I am content with your perfection, for it is you and not me.

جانب خویش نگذریم در رخ خویش ننگرم

زانک به عیب ننگرد دیده غیب دان من

I won't pass by myself, nor look at my own face,
For the unseen eye knows that faults should not be seen by grace.

چشم مرا نگارگر ساخت به سوی آن قمر

تا جز ماه ننگرد زهره آسمان من

My beloved has made my eyes a painter towards that moon,
 So that my sky won't see any star except the moon.
 چون نگرم به غیر تو ای به دو دیده سیر تو
 خاصه که در دو دیده شد نور تو پاسبان من

When I look at anyone other than you, oh my satiated two-eyed one,
 Especially since your light has become the guardian of my two eyes.
 من چو که بی‌نشان شدم چون قمر جهان شدم
 دیده بود مگر کسی در رخ تو نشان من

When I became without a sign, like the moon of the world,
 Did anyone see in your face a sign of me?
 شاد شده زمان‌ها از عجب زمانه‌ای
 صاف شده مکان‌ها زان مه بی‌مکان من

Times have become happy from the wonder of time,
 Places have become pure from that moon without place of mine.
 از تبریز شمس دین تا که فشاند آستین
 خشک نشد ز اشک و خون یک نفس آستان من

From Tabriz of Shams al-Din until he rolled up his sleeves,
 Not for a moment did my threshold remain dry of tears and blood.

غزل ۱۸۴۲: چهره شرمگین تو بستد شرمگان من

Ghazal 1842: Your shy face closed my shy face,
 چهره شرمگین تو بستد شرمگان من
 شور تو کرد عاقبت فتنه و شر مکان من
 Your shy face closed my shy face,
 Your excitement caused turmoil and chaos in my world.
 مه که نشانده تو است لابه کنان به پیش تو
 پیش خودم نشان دمی ای شه خوش نشان من

The moon that points to you, bowing before you,
 Shows me its sign for a moment, oh my sweet sign.
 در ره تو کمین خسم از ره دور می رسم
 ای دل من به دست تو بشنو داستان من

In your path, I lie in ambush, coming from afar,
 Oh my heart, in your hands, hear my tale.
 گرد فلک همی‌دوم پر و تهی همی‌شوم
 زانک قرار برده‌ای ای دل و جان ز جان من

Round and round the sky I spin, full and empty I become,
 For you have taken my heart and soul, oh my beloved.
 گرد تو گشتمی ولی گرد کجاست مر تو را

گرد در تو می دوم ای در تو امان من
 I have searched around you, but where is the circle around you?
 I wander around your door, oh the sanctuary of my soul.
 عشق برید ناف من بر تو بود طواف من
 لاف من و گزاف من پیش تو ترجمان من
 Love cut my navel, but it revolves around you,
 My boasting and exaggeration, before you, my interpreter.
 گه همه لعل می شوم گاه چو نعل می شوم
 تا کرمتم بگویدم باز درآ به کان من
 Sometimes I become all ruby, sometimes I become like iron,
 So that I may tell you of your grace, come back to my abode.
 گفت مرا که چند چند سیر نگشتی از سخن
 زانک سوی تو می رود این سخن روان من
 He said to me, "How many times have you not become satiated with words?
 Because towards you flows this speech of mine.

غزل ۱۸۴۳: دوش چه خورده‌ای دلا راست بگو نهان مکن

Ghazal 1843: Last night, what did you eat, my heart? Speak the truth, don't hide it

دوش چه خورده‌ای دلا راست بگو نهان مکن
 همچو کسان بی‌گنه روی به آسمان مکن
 Last night, what did you eat, my heart? Speak the truth, don't hide it
 Don't turn your face towards the sky like the innocent ones.
 رو ترش و گران کنی تا سر خود نهان کنی
 بار دگر گرفتمت بار دگر همان مکن
 Make it sour and heavy, so you can hide your head
 Don't repeat the same mistake again.
 باده خاص خورده‌ای جام خلاص خورده‌ای
 بوی شراب می زند لخلخه در دهان مکن
 You have drunk the special wine, you have drunk from the cup of salvation
 The scent of wine is in the air, don't make a show of it in your mouth.
 چون سر عشق نیستت عقل مبر ز عاشقان
 چشم خمار کم گشا روی به ارغوان مکن
 When love's head is not yours, do not seek reason from the lovers
 Do not open the eyes of drunkenness, do not turn your face towards the poppy.
 چون سر صید نیستت دام منه میان ره
 چونک گلی نمی‌دهی جلوه گلستان مکن
 If you are not the head of the prey, do not trap in the middle of the road

If you do not give a flower, do not pretend to be a garden.

غم نخورد ز رهزنی آه کسی نگیردش

نیست چنان کسی کی او حکم کند چنان مکن

Do not grieve over robbery, let no one take a sigh from you

No one has such power to command, do not act accordingly.

خشم گرفت ابلهی رفت ز مجلس شهی

گفت شهش که شاد رو جانب ما روان مکن

Anger seized the fool, he left the king's assembly

The king said, "Go happily, do not turn towards us.

خشم کسی کند کی او جان و جهان ما بود

خشم مکن تو خویش را مسخره جهان مکن

If someone's anger is towards our soul and world,

Do not be angry yourself, do not make a mockery of the world.

بند برید جوی دل آب سمن روا نشد

مشعله‌های جان نگر مشغله زبان مکن

They cut the dam, but the heart did not accept the water of the stream

Look at the torches of the soul, do not be busy with the chatter of the tongue.

غزل ۱۸۴۴: مرا در دل همی‌آید که من دل را کنم قربان

Ghazal 1844: In my heart, it occurs to me to sacrifice my heart. One should not act with ill will, but follow this command.

مرا در دل همی‌آید که من دل را کنم قربان

نباید بددلی کردن ببايد کردن این فرمان

In my heart, it occurs to me to sacrifice my heart. One should not act with ill will, but follow this command.

دل من می نیارم که من با دل بیارم

ببايد کرد ترک دل نبايد خصم شد با جان

My heart cannot bear that I reconcile with a heartless one,

I must abandon my heart, not become an enemy to my soul.

زهی میدان زهی مردان همه در مرگ خود شادان

سر خود گوی بايد کرد وانگه رفت در میدان

Oh what a field, oh what men, all joyful in their own death,

One must speak of their own head, and then go into the field.

زهی سر دل عاشق قضای سر شده او را

خنک این سر خنک آن سر که دارد این چنین جولان

Oh, the head of the lover whose fate has been sealed,

Blessed is this head, blessed is that head which spins like this.

اگر جانباز و عیاری وگر در خون خود یاری

پس گردن چه می خاری چه می ترسی چو ترسایان

If you are a wounded and pure-hearted one, or if you have helped a friend with your
own blood,

Then why do you fear? Why do you tremble like the fearful ones?

اگر مجنون زنجیری سر زنجیر می گیری

وگر از شیر زادستی چپی چون گربه در انبان

If you are Majnun, you take the chain around your neck,
And if you are born of a lion, you curl up like a cat in a jar.

مرا گفت آن جگرخواره که مهمان توام امشب

جگر در سیخ کش ای دل کبابی کن پی مهمان

That liver-eater told me, "I am your guest tonight,
Skewer your liver, oh heart, and make a kebab for the guest.

کباب است و شراب امشب حرام و کفر خواب امشب

که امشب همچو چتر آمد نهان در چتر شب سلطان

Tonight, kebab and wine are forbidden and infidel,
For tonight, like a canopy, the Sultan came hidden in the canopy of night.

ربابی چشم بر بسته رباب و زخمه بر دسته

کمانچه رانده آهسته مرا از خواب او افغان

With closed eyes, the rabab in hand, and a wound on the arm,
The kamancha plays slowly, and I lament for him in my sleep.

کشاکش هاست در جانم کشنده کیست می دانم

دمی خواهم بیاسایم ولیکن نیستم امکان

There are struggles in my soul, who is the killer, I know not,
I wish to rest for a moment, but it is not possible.

به هر روزم جنون آرد دگر بازی برون آرد

که من بازیچه اویم ز بازی های او حیران

Every day madness brings a new game, and takes me out of myself,
For I am but a toy in his games, bewildered by his every move.

چو جامم گه بگرداند چو ساغر گه بریزد خون

چو خمرم گه بجوشاند چو مستم گه کند ویران

When my cup is turned around, it spills blood like a wine goblet,
When my wine boils, it destroys me like a drunken ruin.

گهی صرفم بنوشاند چو چنگم درخوشاند

به شامم می بپوشاند به صبحم می کند یقظان

Sometimes he makes me drink like a harp in uproar,
He covers me with wine at night and wakes me with wine in the morning.

گر این از شمس تبریز است زهی بنده نوازی ها

وگر از دور گردون است زهی دور و زهی دوران

If this is from Shams Tabriz, what a wonderful treatment of his servant,